

تفسیر متون مقدس در دوزگاه

اشاره: در این گفتار، ضمن اشاره به شیوه‌های برجسته تفسیر متون مقدس در میان مسیحیان و یهودیان، روند شکل‌گیری دیدگاه‌های نوین دین‌شناسی و رهیافت‌های مدرن در دین‌پژوهی معاصر مورد بحث قرار گرفته است. البته محور بحث، مسیحیت است؛ زیرا در رابطه با دیدگاه‌های آیین یهود، منابع و گزارش‌های کمتری در دست است.

محمدتقی‌فعالی

معنای واژگانی و ساختار دستوری متن، مورد نظر قرار می‌گیرد و برای هر یک از واژگان کتاب مقدس، پیامی آسمانی قائل است که در آن نهفته است. قدیس جُرم که کتاب مقدس را به لاتین برگرداند و ترجمه او، مورد پذیرش کلیسای کاتولیک قرار گرفت، یکی از چهره‌های برجسته این شیوه تفسیری است که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی می‌زیست. او از همین روش در برابر افراط‌های تفسیر تمثیلی دفاع می‌کرد. پس از او نیز چهره‌های برجسته‌ای چون قدیس توماس آکوئیناس، نیکولاس لیرا، جان‌کولت، مارتین لوتر و جان ماکوبین، از روش تفسیر شرح‌اللفظی حمایت کردند.

بعد از عصر نوزایی و به ویژه پس از پیدایش فلسفه‌های نوین، فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان و امدار پژوهش‌هایی است که در زمینه متون مقدس صورت گرفته است. ایده‌آلیسم آهسته آهسته در اندیشه‌های فلسفی چند سده اخیر ریشه دوانده و حتی به گستره فلسفه علم نیز راه یافته است و در مواجهه با متون مقدس، خودنمایی می‌کند. سرانجام در قرن معاصر می‌بینیم که آیات و گفتارهای کتاب مقدس "واقع‌نمایی" خود را از دست داده و صرفاً پندهای سودمند تلقی می‌شوند. درست همانند دیدگاه‌هایی که معتقد است دانش تجربی، مجموعه قواعد مفیدی است که می‌تواند، آسایش و امنیت را برای انسان به ارمغان آورد. حال سؤال اصلی این است که شیوه‌های اصلی تفسیر کتاب مقدس کدامند؟ و چرا این روند در غرب شکل گرفت؟

شیوه‌های تفسیری پیشینیان

روش‌های تفسیری کتاب مقدس در آیین مسیحیت و یهود چهار گونه است.

۱. تفسیر اخلاقی، تفسیر اخلاقی کتاب مقدس، در پی آن بود که از درس‌های اخلاقی ترسیم شده در بخش‌های گوناگون کتاب مقدس، اصول تفسیری را بنیان نهد. برای نمونه در نامه‌های برناباس، غذاهای حرام به پلیدیهای وهمی موجود در برخی جانوران تفسیر شده است، نه گوشت آنها.

۲. تفسیر تمثیلی، در روش تفسیر تمثیلی، کتاب مقدس را

۱. تفسیر شرح‌اللفظی (ظهور گروانه)، در این روش،

دارای سطح دیگری از معنا می‌دانند که در ورای اشخاص، رخداده‌ها و اشیاء نهفته است. برای نمونه در این شیوه کشتی نوح را نماد «کلیسای مسیحیت» می‌نامند که در آغاز مورد نظر خداوند بوده است.

از چهره‌های برجسته این شیوه تفسیری، می‌توان فیلو دانشمند یهودی معاصر حضرت مسیح را نام برد. شیوه فیلورا کلمنت اسکندرانی دنبال کرد و برای کتاب مقدس، معانی تمثیلی فراوانی را جست و جو نمود. او حقایق فلسفی ژرفی را از مندرجات کتاب مقدس کشف کرد. پس از او، یکی از پیروانش به نام اورینگن، این اصول تفسیری را سامان بخشید. او سطوح گوناگون معانی ظاهری، اخلاقی و روحانی را جداگانه، باز شناخت و معانی تمثیلی روحانی را برترین آنها شمرد. در سده‌های میانی، تقسیم‌بندی سه‌گانه اورینگن با تفسیر فرعی دیگری در معنای روحانی به دو گونه تمثیلی و باطنی (عرفانی)، به چهار شیوه تفسیری رسید.

۴. تفسیر عرفانی (باطنی، اشراقی)، این گونه از تفسیر کتاب مقدس، می‌کوشد تا رُخداده‌های موجود در کتاب مقدس را به زندگی اخروی ربط دهد. این روش تفسیری را می‌توان در شیوه قبلائی یهود - که روش تفسیر سزوی و عرفانی است - یافت.

زُهر، یکی از مفسران برجسته یهود در سده‌های میانه، نمونه بارزی از پویندگان این روش است. بسیاری از مفسران مسیحی نیز که به موضوع "مریم شناسی" پرداخته‌اند، به تفسیر سزوی و عرفانی روی آورده‌اند.

شیوه‌های تفسیری چهارگانه، که در میان دین‌شناسان و مفسران مسیحی و یهودی یافت می‌شود، در گستره دانشهای نوین بشری به ویژه در باختر، دگرگونی و تحول شگرفی را در پی داشت. در این جا تنها به یکی از نکات برجسته در این زمینه اشاره می‌کنیم و آن اینکه "واقع‌گریزی"، ویژگی بارز و شاخص تفسیر متون مقدس، در دوره معاصر شد که همپای ایده‌آلیسم فلسفی به دین پژوهی راه یافت. گزاره‌های دینی و آیه‌های کتاب مقدس، سخنی از واقعیت نمی‌گویند، بلکه

حداکثر یا توصیه‌های اخلاقی مفید بوده یا یک سلسله بازیهای زبانی‌اند.

اصولاً ضد واقع‌گرویی در دو سده اخیر ارمغان تفکر غربی است، و به طور کلی می‌توان گفت: در معرفت‌شناسی معاصر چهار نوع ضدواقع‌گرویی، تصویر شده است که عبارتند از: نه‌جُز من‌گرویی یا تنهاگرویی افراطی، ایده‌آلیسم، پدیدارگرویی و ضد واقع‌گرویی حداکثری.^(۱)

تنهاگرا، مدعی است که تمام گزاره‌ها ناظر به تجارب شخصی است؛ یعنی انسان است و تجربه‌های درونی او هیچ راهی برای نفوذ به دیگران و جهان خارج ندارد. ما برابر است با «من»‌های تنها و هر فرد تنها است. فقط من اصالت دارد و بس.

تنهاگرویی خود انوعی دارد که عمده آنها عبارتند از:

۱. انسان واجد تجارب فعلی خود است.
 ۲. انسان تنها واجد تجارب فعلی و گذشته خود است.
 ۳. انسان تنها واجد تجارب فعلی و آینده خود است.
 ۴. انسان واجد تجارب فعلی، گذشته و آینده خود است.
- مدعای ایده‌آلیسم این است که تمام گزاره‌های قابل فهم، در درون تجارب شخصی من یا دیگران است. انواع چهارگانه تنهاگرویی در این قسم هم جاری است.

پدیدارگرا معتقد است که تمام گزاره‌های قابل فهم، ناظر به تجارب بالفعل شخصی من یا دیگران یا تجاربی است که من یا دیگران، می‌توانیم یا ممکن است در شرایط مختلف داشته باشیم.

بنابراین پدیدارگرا از تجربه بالفعل یا ممکن، سخن می‌گوید؛ ولی ایده خود را به تجربه بالفعل محدود می‌کند. پدیدارگرویی معرفتی همانند دو قسم پیشین، در چهار نوع بروز و ظهور کرده است.

اما ضد واقع‌گرویی حداکثری، بر این اعتقاد است که برخی گزاره‌های قابل فهم، وجود دارند که ناظر به حقایقی غیر از تجارب بالفعل یا ممکن شخصی من یا دیگرانند. این گزاره‌ها می‌توانند درست و صحیح باشند، ولی ما از صحت

آنها درک و فهمی نداریم.

فدیه‌وار عیسی و رستاخیز مسیح" راهی است برای بیان این مطلب که: "فداکاری برای دیگران، ارزش اخلاقی والایی دارد."

ضد واقع‌گروی حداکثری، همانند سه قسم دیگر، امکان صدقِ حقایقِ فوقِ شاهد، یعنی حقایقی را که شاهد دارند، ولی شاهد آنها فوق دسترسی بوده یا فوق طبیعی باشند، نمی‌پذیرد. از این رو برای او پذیرفتنی نیست که حقایق بی‌شاهد، یا دارای شاهدی که در دسترس نیست، یا دارای شاهد فوق طبیعی‌اند، صادق باشند؛ ولی بر خلاف سه قسم دیگر، می‌پذیرد که حقایقی در باب امور مثلاً مادی وجود دارند که از سنخ تجربه نیستند و نمی‌توانند به حقایق تجربی، تأویل و تحویل شوند.

۳. **تفسیر آیینی**، در این شیوه، ما نباید گزاره‌های دینی را با جهان خارج بسنجیم و در پی کشف صدق و کذب آنها باشیم؛ چرا که این گزاره‌ها نیامده‌اند تا از جهان خارج گزارش دهند. این پیامها از بستر پرستش برخاسته‌اند و در همان فضا قابل فهم می‌باشند. در این زمینه واژه‌ها برای توضیح چیزی به کار نرفته‌اند، بلکه برای انجام کاری کاملاً متفاوت به کار می‌آیند.

به هر تقدیر، روح حاکم بر تفکر معاصر غربی و از جمله علم تأویل کتاب مقدس، ایجاد فاصله میان محتوای کتاب مقدس و واقعیت است. ایده‌آلیسم، مورد قبول اغلب مکاتب و دیدگاهها است. لذا متفکران برآنند که عهدین [انجیل و تورات] سخن و حکایتی از متن واقع ندارند، و حداکثر نقش آنها، بهبود شرایط اخلاقی جامعه از طریق توصیه‌های اخلاقی و تأکیدهای پندآموز آنها است.

۴. **تفسیر اسطوری**، باورمندان به این شیوه تفسیری، بیانهای گوناگونی برای تبیین شیوه خویش دارند: برخی سخن دینی را گونه‌ای منحصر به فرد از زبان نمادین می‌دانند که "اسطوری" است؛ مانند ارنست کاسیرر. کسانی هم چون استیس می‌گویند: گزاره‌های دینی، تجربه‌های عرفانی است. برای نمونه این سخن که "خدا حق است"، احساس کشف و الهام را بیان می‌کند. یا این جمله که "خدا عشق است"، خصلت جذبه و شور را بر می‌انگیزد.

شیوه‌های تفسیری نوین

افزون بر روشهای تفسیری کهن و کلاسیک، دیدگاههای نوینی هم در تفسیر کتاب مقدس، مطرح شده است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را در چهار دیدگاه طبقه‌بندی کرد.^(۲)

اندیشمند دیگری به نام پل تیلیش نیز در همین عرصه، اینگونه گزاره‌ها را بیانگر این می‌داند که: "واقعیت فرجامین" را که، درباره آن نمی‌توان سخنی گفت، جز اینکه از نظر متافیزیک نهایی است، به صورت نماد در می‌آورد.

عوامل پیدایش نگرش نوین

دلایل و عوامل متعددی، زمینه‌راجت‌طرح‌مبحث زبان دین و شیوه‌های نوین تأویل کتاب مقدس و تجربه‌گرایی دینی، فراهم کرد. شاید در یک دسته‌بندی کلی بتوان آنها را به ترتیب ذیل طبقه‌بندی کرد.

۱. **دیدگاه ابراز احساسات**، در این طرز تلقی پیامهای دینی، احساساتی است که از سوی متدینان اظهار شده و ارتباطی با واقعیت ندارند. مثلاً کسی که می‌گوید خدا آسمان و زمین را آفریده است گونه‌ای از احساس ترس، حیرت و هیبتی را که از شکوه طبیعت به او دست می‌دهد، بیان می‌کند.

۲. **تفسیر نمادین**، در این نگرش، واژه‌ها پلی هستند که ما را از معنای واژگانی فراتر می‌برند. برای نمونه "تجسد و مرگ

۱. **ظهور مکتب رمانتیک**، در قرن هیجدهم و نوزدهم

میلادی، تفکر فلسفی به بن‌بست رسیده بود و استدلال‌های خشک و بی‌روح عقلی به شدت تضعیف شده و اساس خود را از دست داده بود. در چنین شرایطی نهضت رمانتیک ظهور کرد.^(۳)

این نهضت با تأکید بر احساسات، عواطف و امور ذوقی، مطلق‌انگاری عقل را مورد انتقاد قرار داد. رمانتیک‌ها علیرغم تأکید کانت بر ناشناختی بودن "بودها"، اظهار داشتند که به مدد عواطف و احساسات می‌توان به ناگفتنی‌ها و ناشناختنی‌ها دست یافت.

در این عصر به امور احساسی مانند شعر، نقاشی و موسیقی توجه فراوان شد. ظهور و پیدایش احساس‌گروی رمانتیک، یکی از زمینه‌های مناسب برای پیدایش شیوه تفسیر احساساتی در کتاب مقدس بود.

۲. نقادان کتاب مقدس، در قرن اخیر کتاب مقدس مسیحیان مورد انتقاد شدیدی قرار گرفت.^(۴) این انتقادها که متنوع و روزافزون بود، برخی از فلاسفه نظیر شلایرماخر را بر آن داشت، که مرکز ثقل ایمان را از کتاب مقدس به درون قلب مومن انتقال دهند، تا بتوانند به گمان خویش اصل دین را از آسیب برهانند. آنان معتقد بودند پیام اصلی کتاب مقدس، احیای تجربه دینی در انسان است نه القاء یک سلسله گزاره‌های خطاناپذیر به انسان توسط پیامبران.

۳. فلسفه کانت، کانت در فلسفه نقادی خویش، ضمن مخالفت با الهیات طبیعی و اینکه مسائل دینی را بتوان از طریق استدلال عقلی و فلسفی ثابت کرد، دین را از محدوده عقل نظری خارج ساخت و آن را در حوزه عقل عملی قرار داد.^(۵)

وی آموزه‌های دینی را تابعی از قوانین اخلاقی قرار داد. بر این اساس دین برآمده از اخلاق، دینی اخلاقی خواهد شد و دین اخلاقی، عاطفی، تجربی و شهودی خواهد بود. همچنین دین در این تلقی به اخلاق تحویل می‌شود؛ به

عبارت دیگر، نظریه تحویل‌گروی دین از دیدگاه کانت، اصالتی برای دین قائل نیست؛ لذا زبان دین، زبان احساسات و توصیه‌ای و زبان علم، زبان هستها و واقعیتها خواهد شد.

۴. تعارض علم و دین، با ظهور علم جدید و پیشرفتهای فزاینده صنعت، ناشناخته‌ها و مجهولات بشر یک به یک آشکار شد. تا پیش از این هم عرصه دانش و هم فضای دینی، آرام بودند؛ چراکه اساساً نشانی از پیشتازی اهل باختر در دانش در میان نبود. همین که اندکی از رموز جهان طبیعت آشکار گردید، ناسازگاریها رخ نمود. از اخترشناسی گرفته تا زمین‌شناسی، عرصه درگیری پژوهشهای دانشمندان با باورهای دینی بشر بود. جالب اینجاست که این پژوهشگران خود، مسیحیانی باورمند بودند و می‌کوشیدند به گونه‌ای از سنگینی بار این تعارض جان به در برند. این گفته گالیله بسیار جای سخن دارد که:



«طبیعت تنها منبع معرفت علمی است که می‌تواند طریقه‌ای برای معرفت به خداوند باشد. لازم بود "متشابهات" کتاب مقدس در پرتو "محکّمات" علم جدید تفسیر شوند.»^(۶)

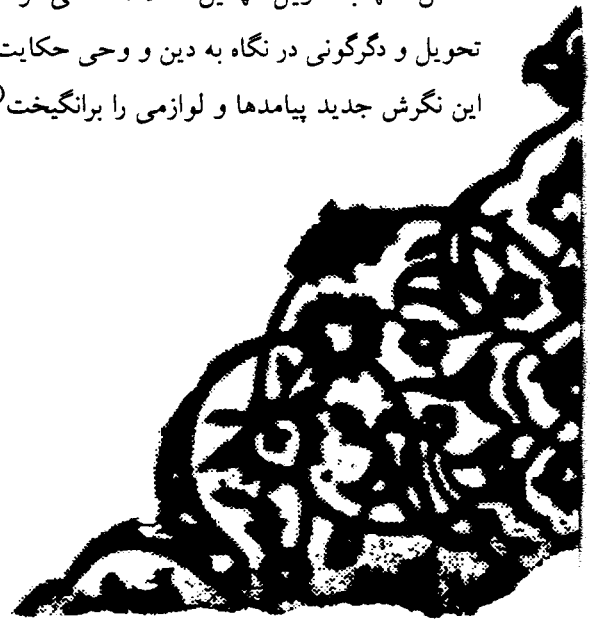
برداشته شدن نخستین گامها به سوی تفکیک شناخت از واقعیت را، در همان روزگاران می‌توان دید؛ آن جا که ناسازگاری دیدگاه خورشید مرکزی با عقاید رسمی کلیسا رخ نمود و محاکمه‌های تاریخی دانشمندان، دورانی تاریک را در خاطرات علم و دین در غرب به ثبت رساند. کاردینال بلارمین چنین پیشنهادی داد:

«مدل خورشید مرکزی را می‌توان وسیله مناسبی برای محاسبه رصدهای همبسته و بعضی پیش‌بینیها به کار برد به شرط آنکه از آن به عنوان باز نمود درست واقعت، دفاع نکنند.»^(۷)

بدین‌سان می‌بینیم که علم با توان و سرعت به پیش می‌تازد و دینداران کاری از پیش نمی‌برند. اینجا بود که آنان به فکر چاره‌ای برای از میان برداشتن این تعارض افتادند و از آنجا که علم، تفسیر غیر علمی را بر نمی‌تافت، به تفسیر دین و متون مقدس دینی دست زدند و از اینجا شیوه‌های متفاوت و متعدد تاویل متون دینی، سربرآورد.

پیامدها

پیدایش شیوه‌های نوین در تفسیر و تاویل کتاب مقدس، تنها به تاویل عهدین خلاصه نمی‌شود، بلکه از تحویل و دگرگونی در نگاه به دین و وحی حکایت می‌کند. این نگرش جدید پیامدها و لوازمی را برانگیخت^(۸) که از



جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. ایمان، اعتقاد و تعبد است؛ ایمان سرسپردگی به حقیقت، و نوعی درگیری شخصی است. در این اعتقاد ایمان، معرفت نیست؛ شناخت گزاره‌هایی که در کتاب مقدس آمده است، نیست؛ باور به اینکه خدا وجود دارد نیست، بلکه باور به خدایی است که خود را نپوشاند. این رویکرد که در آن معرفت جایی ندارد، با شکاکیت قابل جمع است، و به آن فیدئیزم اطلاق می‌شود. این بینش، برداشتی

متفاوت از الهیات را ارائه می‌دهد. در این تفکر هم الهیات طبیعی - که مجموعه‌ای از مساعی انسانی برای متعلق ایمان است - و هم الهیات نقلی - که مجموعه‌ای از احکام و گزاره‌های کلامی است - نفی می‌شود.

این دو الهیات با انکشاف و حضور خداوند در تاریخ بشر، منافات دارند؛ زیرا ایمان در این نگرش، دگرگون شدن انسان و نوعی درگیری تجربی شخصی است. اگر کسی توانست حضور خدا را در حوادث تاریخی جهان مشاهده کند و عوامل دیگر، او را از این شهود باز نداشت، به راستی ایمان دارد.

۲. نتیجه دیگر دیدگاه غیر زبانی بودن وحی و دین این است که چون وحی نوعی تجربه درونی است و تجربه از دیدگاه برخی از دانشمندان غربی، همیشه با تعبیر همراه است، هیچ وحی تعبیر نشده‌ای وجود ندارد. از خصایص مهم این طرز تلقی آن است که: وحی، تجربه عریان نیست؛ حتی وقایع خطیر تاریخی گذشته نمی‌تواند از تعبیر انسانی گذشته و حال، تفکیک شود. در اینجا نیز، سهم داننده و فاعل شناسایی را نمی‌توان نادیده گرفت. بنابراین علقه‌ها و انتظارات او در تفسیر و تعبیر وحی بسیار مؤثر است. وحی به مثابه انکشاف نفس خدا و به عنوان یک واقعه تاریخی، به صورت تمام عیار مورد تفسیر قرار می‌گیرد.

۳. پیامد دیگر تلقی تجربی از وحی، در تفسیر کتاب مقدس ظاهر شد. کتاب مقدس دیگر یک کتاب معصوم، املا شده و خطاگریز نیست؛ بلکه سرا پا یک مکتوب بشری است که حکایتگر آن وقایع و حیاتی خواهد بود. در این صورت عقاید نویسندگان، یک جانبه و محدود است؛ یک مواجهه که به مدد مشیّت الهی بوده، توسط بشر جایز الخطا، تعبیر و توصیف شده است. اگر متن مقدس جزئی از تاریخ بشری است، می‌توان آن را از راه انواع روشهای تحقیقات تاریخی و ادبی بررسی کرد.

۴. دیگر پیامد این برداشت از وحی آن است که اگر وحی به مثابه انکشاف تاریخی خداوند است، مطلقاً بی‌همتا

نیست. ما از وحی به عنوان یک واقعه منحصر به فرد نمی‌توانیم سخن بگوییم. اگر وحی نوعی ظهور و انکشاف خداوند است و با تجربه بشری سروکار دارد، نمی‌تواند یک رهبرد "یکه نگارانه" باشد. علاوه، بر آنکه متکلم در تفسیر وقایع و حیاتی، ناگزیر از پیش اندیشه‌های خود استفاده می‌کند. و بدین ترتیب همیشه به کلیت و شمول می‌رسد و از محدوده فرد خارج می‌گردد. و نهایتاً این نکته را می‌توان افزود که چون وحی به تجربه درونی تعبیر می‌شود، زبان آن زبان احساسی و عاطفی است. اما زبان علم، ناظر به عینیت و راجع به امر واقع است. بنابراین زبان علم و زبان دین به دو منطقه متمایز نظر دارند، و از این رو میان آنها ارتباطی نیست، تا متعارض یکدیگر شوند.

تفسیر متون مقدس در میان مسلمانان

قبل از ورود به بحث نخست این نکته را یادآور می‌شویم که مسلمانان، افزون بر قرآن، متون مقدس دیگری نیز دارند که حجم بسیار بیشتری دارد. روایات یا احادیث که بیشتر آنان سخنان نقل شده از پیامبر یا دیگر معصومان است، متونی مقدس به شمار می‌آیند و غالباً نیازمند توضیح می‌باشند، گرچه واژه "تفسیر" را تنها درباره قرآن به کار می‌برند و در مورد روایات، از واژه‌هایی چون شرح و بیان بهره می‌جویند.

حجم روایات نیز در فرقه‌های گوناگون مسلمان، متفاوت است. شیعه امامیه به دلیل اعتقاد به چهارده معصوم، حجم بسیار بیشتری از احادیث را در میراث مکتوب فرهنگ خویش دارد. البته تکیه اصلی سخن، اکنون بر تفسیر آیات کتاب خداوند است و به مناسبت از روایات نیز یاد می‌کنیم.

اندیشمندان مسلمان در گذر تاریخ پر فراز و نشیب فرهنگ اسلامی، درباره قرآن، دو پیش فرض مهم را هرگز از یاد نبرده و در آن تردید نکرده‌اند. یکی آن که اغلب آنان معتقدند که این کتاب از آغاز تا انجام، بی هیچ کم و کاستی،

سخن مستقیم خداست و در آن تحریف راه نیافته است؛ به طوری که نه واژه و نه حرفی از آن کاسته شده و نه بر آن افزوده شده است. این واژه‌ها همان وحی خداوند است که پیک امین بر پیامبر آورده و او نیز بر مردم خوانده است. این ویژگی در دیدگاه مسیحیان درباره انجیل بدین گونه نیست. چنین باوری، اهمیت این متن را صد چندان کرده و پرداختن موشکافانه به آن را بسی دلپذیرتر و پای‌بندی به آن را استوارتر کرده است.

دوم آنکه قرآن همواره از واقعیت جهان سخن می‌گوید. این کتاب خود را با واژه‌هایی می‌شناساند که همگی حکایت از همین ویژگی دارند. اوصافی چون حق، بیان، نور، تذکره، مبین و...، بیانگر همین است. با اینکه قرآن در اوج زیبایی و هنر ادبی است، باز هم گوشزد می‌کند که شعر نیست؛ چراکه ویژگی شعر آن است که هر چه خیالپردازانه‌تر و غیر واقعی‌تر باشد، گواراتر و دلنشین‌تر است، ولی این کتاب نه تنها شعر نیست، بلکه شایسته او نیز نمی‌باشد و به قول خود قرآن: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ...» / یس / ۶۹ این همه از آن روست که کتاب خداوند برای تبیین واقعیات زبان گشوده و با آیاتش، "جهان بینی" عرضه کرده است. نه اینکه تنها داستان‌هایی سودمند برای برانگیختن احساسها و عواطف یا تعهدی بر شیوه‌ای خاص در زندگی باشد بی‌آنکه نگاهی به واقعیت داشته باشد. این راهها گریزگاهی بود که غریبان اندیشیده‌اند، بی‌آنکه سرانجام کار دین، را خردمندانه بسنجند.

وجود این دو نکته مهم در میان مسلمانان سبب شده است، که تلاش مقدسی را در تفسیر و پرده‌برداری از اسرار جهان در سخن خداوند وجهه همت خویش سازند. البته نمی‌خواهیم بگوئیم که در این راه هرگز افراط و تفریطی انجام نگرفته است. نه، کسانی هم بودند که آیات کتاب خداوند را بر دیدگاههای نجومی رایج زمان خویش حمل می‌کردند. اما هرگز دگرگونی این دیدگاهها در علم، نگرانی به بار نمی‌آورد؛ چراکه سخن خداوند در عین روشنی و روانی،

انعطاف لازم را برای تفاسیر گوناگون دارد و مفسران نیز دریافته‌اند که نباید با شتابزدگی، آیات را به معنی دیدگاههای رایج گرفت.

از این رو، در تاریخ اسلام هرگز دادگاههای تفتیش عقاید برپا نگردید، با اینکه نزدیکی دانشمندان دینی به حکومتها، دست کم در برخی فرقه‌های مسلمان، کمتر از نفوذ پدران کلیسا در دربارها نبود. اساساً دیدگاههای علمی، به معنای علوم تجربی و آزمون پذیر، هرگز رنگ تقدس دینی به خود نگرفتند تا نوآوری، کفر و ارتداد به شمار آید. جالب اینجاست که مسلمانان در گذر سده‌ها، پیشتاز عرصه دانش، حتی دانشهای تجربی هم بوده‌اند. در همان روزگاران نیز هرگز، حتی یک عالم مسلمان، واقع‌گویی قرآن را انکار نکرده است. پند بسیار سودمند و حکیمانه اندیشمندان پخته مسلمان که از شتابزدگی در تطبیق دیدگاههای علمی بر آیات کتاب خداوند، نهی می‌کنند از همین روست؛ زیرا این دو نکته را همواره باید در برخورد با سخن خداوند به یاد داشت که: هدف و مقصود خداوند در آیات خویش تبیین جهان به شیوه علوم تجربی نیست. اما این هرگز به این معنی هم نیست که سخن خداوند ناظر به واقع نبوده و مصداقی ندارد. میان این دو مطلب فاصله بسیار است.

اکنون ببینیم که مسلمانان با این پیش فرضها سخن خداوند را چگونه معنا می‌کنند؟ آیا تنها به معنای تحت‌اللفظی و شیوه نص‌گرایانه بسنده می‌کنند، یا این واژه‌ها را راهنمای معانی دورتری هم می‌گیرند؟

حقیقت آن است که در این عرصه، اندیشمندان مسلمان روشی یکنواخت ندارند. برخی در پرهیز از دخالت در معانی بلند سخن خداوند، تا بدان جا پیش رفته‌اند که ظاهر قرآن را حجت می‌دانند و دریافت مقصود خداوند را تنها از آن کسانی می‌دانند، که به خزانه پنهانی خداوندی راه دارند و مخاطبان راستین قرآن نیز همان افراد می‌باشند. گروهی نیز چنان به معنای واژگانی ظاهری دل خوش کرده‌اند که فکر می‌کنند خداوند بر تختی نشسته و او را دست‌کم در قیامت،

با چشمان سر، قابل دیدن می‌دانند. البته این کژاندیشیها در فهم قرآن، همواره در اقلیت بوده و طرفداران زیادی نیافته است، ولی هرگز دو پیش فرض یاد شده را از یاد نبرده‌اند.

از این گرایشهای کم طرفدار که بگذریم، بیشتر پژوهشگران عرصه کلام خداوند، برآنند که آیات قرآن، افزون بر معانی واژگانی، که ظهور عرفی آن حجت است، دارای لایه‌هایی ژرف‌تری نیز می‌باشد.

تلاش دیرپای مفسران در کشف و تحلیل این لایه‌های پنهان است که دانش پر دامنه‌ای را در مجموعه علوم دینی به نام "تفسیر" پدید آورده است.

البته بررسی شیوه‌های موجود در تفسیر و نحوه کار مفسران، از هدف این نوشته دور و بحث از آن، مجال خاص خود را می‌طلبد.

مقصود ما در اینجا تنها آن است که بدانیم اندیشمندان ما، چه ارتباطی میان دیدگاههای تفسیری، تأویل آیات کتاب خداوند و سخنان رمزآلود وحی با واقعیت عینی می‌دیدند. آیا فیلسوفان و عارفان ما، با این همه دیدگاههای به ظاهر شگفت، هنگامی که به سخن خداوند می‌رسیدند، آن را بی‌ارتباط با واقع می‌انگاشتند و از این رهگذر خاطر خویش را آسوده می‌کردند؟ به راستی که غریبان چه گریزگاه آسانی را برگزیده‌اند. هم قداست و ایمان به سخن خداوند در دل باشد و هم واقعیات جهان در چشم! در چنین زمینه‌ای است که ایمان تنها متعلق به چیزی خواهد بود که نامفهوم‌تر باشد! من آنجا ایمان می‌آورم که نمی‌فهمم! و...، به یقین می‌توان گفت که چنین سخنانی را در پژوهشهای هیچ یک از اندیشمندان ما نمی‌توان یافت.

مفهوم تأویل آیات

برای روشن شدن موضوع تأویل و ارتباط آن با واقعیات موجود در جهان، سخن یکی از بزرگترین مفسران اندیشمند را می‌کاویم که هم در تفسیر جایگاهی والا دارد و هم در فلسفه دستی توانا. مرحوم علامه طباطبائی (ره) نویسنده

تفسیر پر ارج المیزان، بحث گسترده‌ای را در جلد سوم این کتاب در مورد تأویل و تشابه آیات آورده است که در اینجا از آن بخش، بهره گرفته‌ایم. ایشان پس از توضیح تقسیم معروف آیات قرآن، به محکم و متشابه و اینکه آیات متشابه را می‌توان با رجوع به محکمت معنا کرد و اجمال آنها را از میان برداشت، به دیدگاهی اشاره می‌کند می‌گوید: تأویل تنها در آیات متشابه وجود دارد، نه در آیات محکم. آن‌گاه در بررسی یکی از دیدگاهها در مسأله تأویل، این سخن را رد کرده و تصریح می‌کند که تأویل تنها در آیات متشابه وجود ندارد. سپس به بیان دیدگاه خویش پرداخته‌اند:

«الحق في تفسير التاويل أنه الحقيقة الواقعية التي تستند إليها البيانات القرآنية من حكم أو موعظة أو حكمة، وأنه موجود لجميع الآيات القرآنية، محكمها ومتشابهها، وأنه ليس من قبيل المفاهيم المدلول عليها بالألفاظ، بل هي من الأمور العينية المتعالية من أن يحيط بها شبكات الألفاظ، وإنما قيدها الله سبحانه بقيد الألفاظ لتقريبها من أذهاننا بعض التقريب؛ فهي كالأمثال تضرب ليقرب بها المقاصد و توضح بحسب ما يناسب فهم السامع، كما قال تعالى: " و الكتاب المبين أنا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون و أنه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم " الزخرف / ٤. و في القرآن تصريحات و تلويحات بهذا المعنى.»^(٩)

بنابراین همه آیات کتاب خداوند دارای تأویل است و تأویل نه چیزی در جنبه واژگان، که حقیقتی است عینی و واقعی. اینجاست که راه اندیشمندان مسلمان در نگاه به مفاهیم و مقولات دین از غریبان جدا می‌شود و کتاب آسمانی نزد مسلمانان، گویای واقعیاتی از جهان خارج به شمار می‌آید، نه اینکه تنها مشتبی اندرز سودمند یا داستانهایی هیجان‌انگیز باشد.

گاهی برای جمله‌ای، افزون بر معنای مطابقی و واژگانی، واقعیت دیگری نیز وجود دارد که کاربرد آن جمله اشاره و حکایتی از آن واقعیت دارد. آن حقیقت خارجی، خود مدلول واژگانی جمله نیست، ولی اثر و پیامد کاربرد آن

عبارت، اشاره داشتن به همان واقعیت است. برای مثال هنگامی که کسی به دیگری می‌گوید: "مرا سیراب کن"، این سخن از نهاد انسان سرچشمه می‌گیرد، نهادی که خواستار ماندن است و می‌داند که برای این هدف نیازمند خوردن و آشامیدن می‌باشد و برای همین منظور آب را می‌خواهد. در حالی که نه نهاد انسان و نه تقاضای ماندن، هیچ یک مدلول واژه "سیراب کن" نیست؛ اما این جمله گویای همه این واقعیتهاست. شیوه دلالت ضرب‌المثل با مفهوم تأویل نزدیکی بسیاری دارد. هنگامی که ضرب‌المثلی را به کار می‌بریم، هرگز معنای واژگانی آن را در موردی معین تطبیق نمی‌کنیم، بلکه اشاره به واقعیتی دیگر داریم که این مثل از آن به گونه‌ای غیر از شیوه واژگانی حکایت دارد. برای نمونه در زبان عربی مثلی است بدین گونه: «في الصيف ضيعت اللبن» (در تابستان شیر را فاسد کرده‌ای) این مثل درباره کسی گفته می‌شود که خواهان انجام کاری است، ولی از پیش، اسباب و مقدمات آن را از میان برده است. حال اگر این را به کسی بگویند که برای مثال در آزمونی قبول نشده باشد؛ چرا که به هنگام کسب آمادگی لازم، سستی به خرج داده، هرگز بدین معنا نیست که شیری را فاسد کرده است و دیگر نمی‌توان آن را نوشید، بلکه مقصود آن است که تو از پیش تن پروری کرده‌ای و این پیامد را گزینی نیست. این مثل خود به واقعیتی اشاره دارد که عین حقیقت خارجی است، بی‌آنکه مدلول واژگانی عبارت مثل این باشد و یا حتی خواسته باشند آن را بر موردش تطبیق کنند. در خود قرآن نیز از مثل بهره گرفته شده است، آنجا که از زنی سخن می‌گوید که رشته‌های خویش را پس از استواری، باز می‌کرد و به هم می‌ریخت، آنجا که سخن از آب باران یا کف روی آن به میان می‌آورد، بدین‌سان قرآن که بر ما نازل گردیده است، در نزد پروردگار، امری والا و استوار و علی و حکیم است که خردها را توان رسیدن بی‌واسطه به عمق و باطن آن نیست. خداوند بزرگ از سر مهر و بزرگواری، آن را کتابی مفصل ساخته و با ساختار زبان عربی فرو فرستاده است تا انسانها

در آن بیندیشند. و این همان امّ الکتاب است که از دسترس ناپاکان فراتر است. آن‌گاه مرحوم علامه اصل و اساس دیدگاه خویش را چنین بیان می‌کنند:

«فالمحصل من الآيات الشريفة أن وراء ما نقرأه و نعقله من القرآن أمراً هو من القرآن بمنزلة الروح من الجسد والممثل من المثال، و هو الذي يسميه تعالى بالكتاب الحكيم، و هو الذي تستند و تتكى عليه معارف القرآن المنزل و مضامينه، و هو ليس من سنخ الألفاظ المفردة المقطعة و لا المعاني المدلول عليها بها. و هذا بعينه هو التأويل المذكور في الآيات المشتملة عليه لانطباق أوصافه و نموته عليه. و بذلك يظهر حقيقة معنى التأويل، و يظهر امتناع التأويل من أن تمسه الافهام العادية و النفوس غير المطهرة.»^(۱۰)

مرحوم صدرالمতألهين نیز در باب تأويل دیدگاهی مشابه دارد و در تفسیر آیه الكرسي از آن سخن گفته است که در بردارنده نکات سودمندی می‌باشد.^(۱۱)

اینک برای تأکید و پافشاری بر این مطلب که قرآن همواره به عنوان کتابی که از جهان واقعی سخن می‌گوید، شواهدی هم از نقل آورده می‌شود. اما پیش از ذکر آنها در اینجا به دو دسته از روایات اشاره می‌کنیم، که قرآن را واقع‌گرا و متکی بر جهان عینی می‌داند، نه تنها پندها و داستانهایی سودمند.

دسته نخست: روایاتی است که قرآن را نور و راهنمایی و رهایی بخش می‌نامند. از میان این دسته از روایات، دو روایت معتبر را برگزیده‌ایم:

«من أبی عبد الله^(ع): ... فأذا التبت علیکم الفتن کقطع الليل المظلم، فعلیکم بالقرآن: فإنه شافع مشفع، و صادق مصدق، و من جعل أمامه، قاده ألی الجنة و من جعله خلفه ساقه ألی النار، و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل ... ینج من عطب و یتخلص من نشر، فأن تفکر حیاة قلب البصیر، کما یشی المستتیر فی الظلمات بالنور...»^(۱۲)

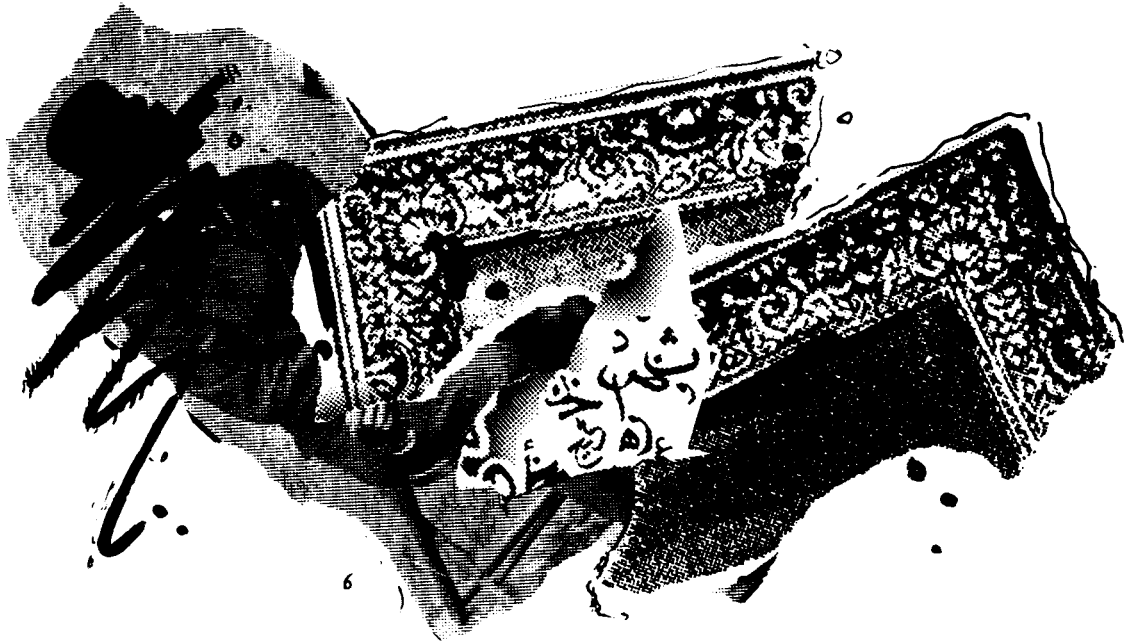
روایت دیگری نیز دارای سند معتبر و در همین باب

آمده است که می‌گوید:

«البار أن العزیز الجبار أنزل علیکم کتاب و هو الصادق فیه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السماء و خیر الأرض...»^(۱۳)

در این دو روایت، که اسناد معتبری دارند، قرآن، بیانگر واقع و نور تاریکیها و در بردارنده خبرهای آسمان و زمین و رهایی‌بخش جانها و دلها معرفی گردیده است. آیا این ویژگیها با آنچه در نگاه هرمنوتیک جدید می‌یابیم سازگار است؟ نکته دیگر در نقل این روایات آن است که بگوییم این تنها مفسران مسلمان نبوده‌اند که از سر دل‌بستگی و مهر به قرآن، آن را خبرهای راستین جهان می‌دانند و واقعیت را از زبان قرآن بر می‌گیرند و در جهان نمایی این کتاب تردید روا نمی‌دارند. آورندگان این کتاب و رهبران اصلی این دین نیز که سخنانی همپای وحی خداوندی دارند، بر این حقیقت پافشاری می‌کنند. نخست، خود پیامبر^(ص) قرآن را واقعیت‌گرا و مبین و مبین می‌خواند و این همه ساخته شیفگی و مهر مفسران در گذر تاریخ اسلام نیست.

دسته دوم: روایاتی است که از تفسیر به رأی نکوهش کرده است. این روایات در میان امامیه و اهل تسنن به اندازه‌ای معروف است که نیازمند بررسی سندی نیست، گرچه عبارات گوناگون در این باره آمده، ولی می‌توان این پیام را از مجموع آنها دریافت که: قرآن را نمی‌توان از روزنه تنگ دیدگاهی خودمحور، تفسیر و تبیین کرد. به راستی چرا چنین است؟ اگر قرآن - که سخن خداوند آفریدگار جهان می‌باشد - نگاه بلند و ژرفی به واقعیات عینی ندارد و تنها برای تأمین مقصود دیگری آمده است، پس چرا این همه هشدار در این باره داریم؟ به این خاطر است که تطبیق آیات این کتاب بر مصداقها و موارد خارجی، جز با آگاهی از واقعیات روا نیست. از این رو، آنان که به خواست پروردگارشان از رازهای هستی آگاهند، دانایان تأویل نیز می‌باشند. مرحوم علامه در این باره نیز سخنی زیبا دارد که نکته دقیق نهی از تفسیر به رأی را بیان می‌کند.



دین داده‌اند.

اما در شرق اسلامی چنین چیزی به گمان بیشتر باورمندان و پژوهشگران هم نرسیده است، جز اندکی که از کاوشها و دیدگاههای غربیان آگاهند، کسی هرگز چنین نگاهی را نسبت به دین روانمی‌شمارد. بعید نیست که پس از چند سده هنوز هم باور همگانی مسیحیان سنتی نیز بدان گونه نباشد که برخی از اندیشمندان در این سده گفته‌اند. این دیدگاه به دنبال خویش هر روز واقعیت‌گرایی بیشتری را به دنبال داشته و دارد.

پیدایش مباحثی چون نسبیّت معرفت‌های بشری - به ویژه در عرصه مسائل دین - و نیز کثرت‌گرایی در پذیرش باورهای دینی، از همین سرچشمه می‌آیند. با این که در گستره دانش‌های تجربی در عمل، بسیار جزمی و قطعی می‌بینند و عمل می‌کنند، در عرصه ارزش‌های اخلاقی و آموزش‌های دینی چنین نظریه‌پردازی می‌کنند. البته در علوم تجربی نیز در بحث‌های بسیار، سخن از عدم قطعیت و عدم تعین به میان آمده، ولی در میان شمار اندکی از پژوهشگران فلسفه یا فیزیک نظری محصور مانده است و حتی دیگر پژوهشگران و عالمان همین علوم هم بدان پای‌بند نیستند.

روا و ناروا در تأویل: اکنون می‌توان سخن را به عرصه درون دینی برد و یکی از مهمترین مسائل قرآن پژوهی را

«النهي في الروايات إنما هو متوجّه ألى الطريق و هو أن يسلك في تفسير كلامه تعالى الطريق المسلوك في تفسير كلام غيره في المخلوقين. وليس اختلاف كلامه تعالى مع كلام غيره في نحو استعمال الألفاظ و سرد الجمل و أعمال الصناعات اللفظية: فأنما هو كلام عربي روعي فيه جميع ما يراعى في كلام عربي... و أنما الاختلاف من جهة المراد والمصداق الذي يطبق عليه مفهوم الكلام.» (۱۴)

«نهی موجود در روایات، به شیوه و روش باز می‌گردد، بدین گونه که در تفسیر سخن خداوند بزرگ همان راهی را برویم که در تفسیر سخن دیگران می‌پوییم. البته اختلاف سخن پروردگار با سخن دیگران در کاربرد واژه‌ها و ساختار جمله و به کار بستن آرایه‌های لفظی نیست؛ چرا که سخنان خداوند نیز به زبان عربی است و تمام چیزهایی که در یک عبارت عربی مراعات می‌شود، در آن نیز رعایت شده‌است...؟! اختلاف آیات خداوند بزرگ با دیگر سخنان در مقصود و مصداقی است که مفهوم سخن بر آن منطبق می‌شود.»

به هر تقدیر هدف از سخن در مسأله تأویل این است که اصلی‌ترین سرچشمه جدایی نگاه مسیحیان در باختر را با دین‌شناسی مسلمانان نیک بنمایانیم. به نظر می‌رسد بنیاد این دو گونه دین‌شناسی، همین نکته است که در باختر، حساب دین را از جهان عینی جدا کرده، جهان را به علم سپرده‌اند و مشتی پند و داستان سودمند و اخلاق‌ساز را به

مطرح کرد. بعد از آنکه مفهوم تأویل روشن شد، اینک باید مرزهای روا و ناروا در تأویل را تمییز داد. و دید که آیا نقدهای تأویل را می‌توان به عیاری گرفت؟ معیار سنجش سره از ناسره در تأویل چیست؟ این مسأله از آن رو مهم است که می‌توان براساس آن، انبوه تأویلهای تفسیری، عرفانی و حدیثی را ارزیابی کرد.

اینجاست که مذاهب گوناگون اسلامی از یکدیگر جدا می‌شوند: گروهی خرد و عقل را یکباره از این گستره می‌رانند و دسته‌ای دیگر آن را بر تارک می‌نشانند. برخی هم چنان به نقل چنگ می‌زنند که حتی حجیت ظواهر آیات را نیز نمی‌پذیرند.

به طور کلی دو معیار و ملاک کلی در کلمات اندیشه‌وران مسلمان دیده می‌شود و می‌توان آنها را مطرح کرد.

۱. نقل و تأویل، در این نکته شک و تردیدی نیست که اگر سخنی از مقام عصمت در زمینه تأویل به دست آید، همگان بدان سر می‌سپارند، و اگر در میان فرق اسلامی سخنی هست، در این است که آیا اولاً امامان شیعه^(ع) چنین جایگاهی دارند؟ (که این بحثی کلامی است و دیدگاه متکلمان شیعه در این زمینه کاملاً مستدل و روشن است) ثانیاً آیا حدیثی که به دست ما رسیده است از جهت سند و متن معتبر بوده و حجیت کافی دارد؟ بنابراین یک متکلم شیعی از آنجا که احادیث ائمه معصومین^(ع) را با احادیث نبی اکرم^(ص) برابر می‌داند، لازم می‌بیند که تنها در حجیت روایات کاوش کند و اگر در رابطه با تأویل آیه یا آیاتی از قرآن، حدیث معتبری یافت، می‌تواند به آنها استناد جوید.

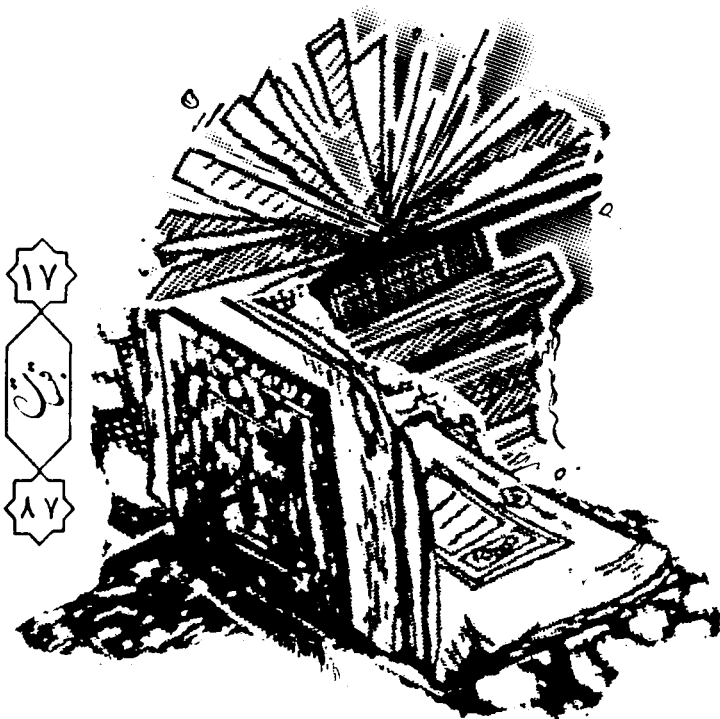
در رابطه با احادیث و روایات در باب تأویل، آثار فراوان و ارزشمندی از مفسران شیعه برجای مانده است که اهمیت این دسته از روایات را کاملاً هویدا می‌سازد. حقیقت آن است که در این گونه روایات، گاهی به مطالب شگفت‌انگیزی بر می‌خوریم که در نگاه نخست عجیب جلوه می‌کند، به گونه‌ای که حتی مضامین برخی از این روایات، با

ظاهر آیات هیچ سازگاری ندارد. اما از آنجا که این معانی بلند به دلیل قاطع از مقام شامخ عصمت وارد شده است، پذیرفتنی است و باید در این میراث گرانها بیش از پیش تفقه نمود که به حق، این فقه اکبر است.

باری، اینکه سخن معصوم^(ع) معیار تأویل آیات قرآن کریم است، نه تنها مورد پذیرش مفسران است، بلکه از سوی خود امامان^(ع) نیز بیان شده است. علاوه بر این هم در آموزشهای یارانشان، معانی ژرف قرآن کریم را می‌بینیم و هم گفتارهای مستقیم‌شان بر درستی این مطلب صحه گذاشته‌اند، که سخن خداوند به آسانی به چنگ نمی‌آید و این مهم نیازمند ارتباط با مخزن علم پنهان الهی است. در این زمینه به چند حدیث گویا و معتبر اشاره می‌کنیم.

یکی از روایاتی که مربوط به مسائل حج بوده و از ظاهر آیه دور می‌نماید، این حدیث معتبر است که:

«روي عن عبدالله بن سنان قال : أتيت أبا عبد الله^(ع) فقلت له: جعلت فداك، ما معنى قول الله عز وجل: " ثم ليقضوا تقهيم قال: أخذ الشارب وقص الأظافر و ما أشبه ذلك قال قلت: جعلت فداك فأن دريحا المحاربي حدثني عنك أنك قلت: ليقضوا تقهيم، لقاء الأمام و ليوفوا نذورهم، تلك المناسك، قال صدق ذريح و صدقت. أن للقرآن ظاهراً و



باطناً. و من یحتمل ما یحتمل ذریع؟» (۱۵)

می بینیم که زدودن آلودگیها در این روایات به معنای دیدار با امام معصوم آمده است، که به معنای ظاهری نه چندان نزدیک، که دور می نماید. گرچه در سخن مرحوم فیض، جنبه اشتراکی میان تفسیر و تأویل آیه آمده است،^(۱۶) ولی باید انصاف داد و اگر چنین روایتی نداشتیم، هرگز مفهوم دیدار با امام، با این آیه هماهنگ نبود و به ذهن نمی آمد.

روایت معتبر دیگری را در همین موضوع می آوریم که باز هم تأویل موجود در آن با ظاهر آیه سازگار نیست.

«الشیخ المفید فی الاختصاص... من زیدالشحام عن ابي جعفر^(ع) فی قوله تعالی " فلینظر الانسان ألی طعامه " قال: علمه الذی یاخذه عنن یاخذه.»^(۱۷)

اکنون بانگاهی کلی به این چند حدیث و انبوه روایات دیگر می توان دریافت که مسأله تأویل، امر پیچیده ای است. درست است که در این موارد، سخن معصوم^(ع) برای پذیرش این معانی حجت است، ولی با این همه جای درنگ دارد، به ویژه اینکه شیوه پیام رسانی و بار معنایی قرآن را بتوان از لابلای چنین مواردی دریافت. تدبری شایسته می خواهد تا هم تأویل را به بیراهه نکشیم و هم تأویلهای مفسران را شتابزده رها نکنیم و این راهی است باریکتر از موی.

۲. خرد و تأویل، آیا خرد را به تأویل آیات الهی راهی هست؟ گامهای عقل برای دریافت راز و رمز سخن حق تا کجا می تواند پیش برود؟ واقعیت آن است که در این زمینه متفکران مسلمان اتفاق نظر ندارند. با وجود همه اختلافات، از دیر باز اندیشمندان شیعه در پذیرش و ارج نهادن به عقل معروفتر و پیشتازتر بوده اند. دیدگاههای شیعه همواره خردمندانه بوده است. آنان با تأیید این نکته که پیمودن راه عقل و خرد دشوار است، همواره از تکیه و اعتماد بر آن بهره مند بوده اند.



به نظر می رسد در اصل پذیرش نگاه تحول گروانه به آیات قرآن کریم، نمی توان تردیدی روا داشت. اگر اساسی ترین بنیادهای باور دینی با عقل پذیرفته شود، اگر اصل، حجیت ظواهر آیات قرآن کریم و عدم تحریف آن با عقل قابل استدلال است و اگر در لابه لای این کتاب آسمانی دهها آیه با مضامین کاملاً استدلالی یافت می شود، این همه، تأییدی مسلم و تصدیقی آشکار بر حجیت عقل، حتی در محدوده تأویل آیات قرآن کریم می باشد.

جناب شیخ انصاری، در عین حال که فیلسوف یا عارف یا مفسر نیست، در زمینه جایگاه عقل در محدوده استنباطهای دینی چنین می گوید:

«والذی یقتضیه النظر وفاقاً لأكثر أهل النظر أنه كلما حصل القطع من دلیل عقلی فلا یجوز أن یعارضه دلیل نقلی و أن وجد ما ظاهر المعارضة فلا بد من تأویله أن لم یکن طرحه...»^(۱۸)

حقیقت آن است که در گذر سده ها در مرزبندی روا و ناروا در تأویل، افراط و تفریطهایی صورت گرفته است. چنانکه برخی تأویلهای نابسامان و تحمیل دیدگاههای ناصواب بر آیات قرآن بر این افراط افزوده است. درنگ شایسته در عوامل پیدایش اینگونه گرایشها، راه درستی را می نمایند. پندآموزی از تجربه کهن کاوشهای علمی در گستره قرآن پژوهی، اندیشمندان را به این امر فرا می خواند که با احتیاط و دقت بیشتر در این راه گام بردارند. به نظر می رسد اگر دو امر در نگاه خردورزانه به آیات قرآن مدنظر و وجهه همت قرار گیرد امر تأویل با خرد سامان می یابند و سازگار می افتد.

اول: برای تأویل از طریق خرد، باید در علم و اندیشه استوار و راسخ بود تا به استناد این آیه که «و ما تأویله الا لله والراسخون فی العلم...»^(۱۹) نه سخن گزافه گفته شود و نه بیراهه در پیش گرفته شود. اگر فیلسوفی مانند صدرالمتهلین با تلاش طاقت فرسای خود، رازی از هستی گشوده و با دیده تیزبین خود حقیقتی از قرآن کریم را برگرفت می توان آن را به

دیده قبول تلقی کرد. به عنوان مثال ایشان مثلاً در زمينه تجرد نفس اینگونه سخن می‌گویند:

«أما الآيات المشيرة ألى تجرد النفس، فمنها قوله تعالى في حق آدم (ع) و أولاده: " و نفخت فيه من روحي " و في حق عيسى (ع): " كلمة ألقاها ألى مريم و روح منه " و هذه الأضافة تنادي على شرف الروح و كونها عديّه عن عالم الاجسام و في حق شيخ الأنبياء، أبراهيم الخليل: و كذلك نري (ع) أبراهيم ملكوت السموات و الأرض ليكون من الموقنين و قوله حكايته عنه: " وجهت وجهي للذي فطر السموات و الأرض حنيفاً " و معلوم أنّ الجسم و قواه ليس شيء و منها بهذه الصفات سنية من رؤية عالم الملكوت و الايقان و التوبه بوجه الذات لفاطر السموات و الحنيفية اى الطهارة و القدس . و منها قوله تعالى: " ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين " و منها قوله تعالى " سبحان الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض و من أنفسهم و مما لا يعلمون " و قوله: " أليه يصعد الكلم الطيب. " و قوله: " و لقد خلقنا الإنسان فى أحسن تقويم " و قوله: " يا أيها النفس المطمئنة أرجعي ألى ربك راضية مرضية " و فى الحقيقة جميع هذه الآيات المشيرة ألى المعاد و أحوال العباد فى النشأة الثانية دالة على تجرد النفس؛ لاستحالة إعادة المعدوم و انتقال العرض و ما فى حكمه من القوى المنطبعة»^(۲۰)

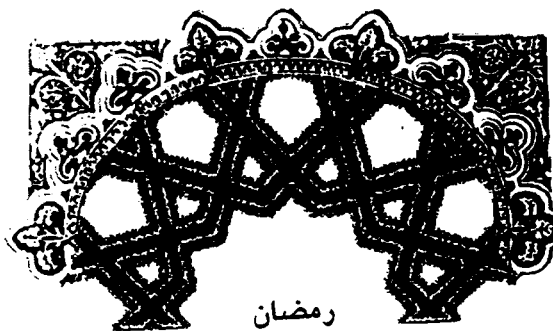
دوم: کاوشگران باید بکوشند تا خردورزی را در علم تفسیر و به ویژه در محدوده تأویل تنسیق و ضابطه‌مند کنند. مدل مناسب و نمونه برجسته در این زمینه علم فقه است. مگر نه این که دستیابی به ملاکهای احکام، کاری بس دشوار و در بسیاری موارد ناشدنی است؟ و مگر نه این که خرد به عنوان حجت درونی پروردگار، در فقه پذیرفته شده است؟ و مگر بیم لغزش خرد در فقه کمتر از تفسیر است؟ فقیهان در مباحث روشنگر خود، به ویژه در دانش اصول فقه، چگونگی توجه و گونه‌های احکام خرد و ارزش هر گونه احکام را در بخشهای گوناگون عبادات و معاملات بررسی کرده و نکات سودمندی را در تاریخ این دانش



کاویده و به کار بسته‌اند. با این همه پیدایش گرایش‌هایی چون اخباریگری، آسیب‌هایی را به این روند رسانده، ولی فقیهانی چون مرحوم آقا وحید بهبهانی و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، با تلاشهای ارزشمند خویش، این گرایش را از حضور فعال در عرصه پژوهشهای دینی در فقه و حدیث رانده‌اند، و جایگاه خرد را در دین پژوهی پاس داشته‌اند. امروزه دیگر گرایش جدی به شیوه اخباری نمی‌یابیم. و موشکافیهای بسیار ژرف دانش اصول فقه و اصولیان فیلسوف، همه و همه گواه والایی جایگاه خرد نزد فقیهان است. البته این امر رهین استقلال بیشتر کاوشهای فقهی و فقاهاست مستقل است.

پی‌نوشتها

۱- فعالی، محمدتقی، درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر، صص ۲۴۷ - ۲۴۹.



رمضان

رسید ماه مبارک - خدا! رهایم کن
 در این زلالی پاکیزه - باصفایم کن
 به تنگ آمده‌ام از خود دروغینم
 به خود بخوانم و از خود - خدا! جدایم کن
 سحر به برکهٔ جذّاب جلوه رها ده
 غروب - ماهی دریای ربتایم کن
 کسی به داد صدای نجیب من نرسید
 صدات می‌کنم ای همصدا! صدایم کن
 هزار آینه در جان من غزل می‌خواند
 خدا! دوباره همان روح بی‌ریایم کن
 مرید طاعت بیگانگان چرا باشم
 خدا! معاشرِ رندان پارسایم کن

□

اجابت از تو - دعا از تو - هم‌تی یارب!
 دوباره عزم سفر کرده‌ام - دعایم کن.

مرتضی امیری اسفندقه



- Dancy,y. An Introduction to contemporary Epistemology(NewYork, Basck Blackwell (1986)PP 136-138.

2. The Encyclopedia of Philosophy;edortichle:Religious Language,V.1,P.1710.

۳. گاردنر. یوستاین؛ دنیای سوفی، ترجمه کورش صفوی، صص ۴۱۹-۴۴۰؛ هورتن، ویلیام راهنمای الهیات پروتستان، ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، ص ۳۴.

۴. راهنمای الهیات پروتستان، صص ۳۶ - ۴۱.

۵. رک: یوستوس، هارتناک؛ نظریهٔ معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، صص ۱۶۶ - ۱۸۱. اسکروتن، راجر؛ کانت، ترجمهٔ علی پایا، صص ۱۶۴ - ۱۶۱، کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمهٔ اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، صص ۳۱۷ - ۳۱۹، کورنر اشتفان، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند، صص ۲۴۵ - ۲۷۲.

۶. علم و دین، ص ۳۶.

۷. همان، ص ۳۶.

۸. درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر، صص ۳۵۸ - ۳۶۱.

۹. المیزان، ج ۳، ص ۴۳.

۱۰. المیزان، ج ۳، ص ۵۴.

۱۱. تفسیر آیه‌الکرسی، صدرالمآلهین، ج ۴، ص ۱۵۴ - ۱۷۵، به مناسبت تفسیر کرسی

۱۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۸.

۱۳. اصل کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۱۴. المیزان، ج ۳، ص ۷۸.

۱۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲ ص ۳۹۰. از عبداللّه بن سنان نقل شده که گفت: به امام صادق (ع) گفتم: فدایت شوم، معنای این سخن بزرگ و والای خداوند چیست؟ ناپاکی و پلیدی خویش را برافکنند و نزد خود به جای آورند. حضرت فرمود: سبیل را کوتاه کردن و ناخنها را گرفتن و مانند آن. گفتم: فدایت شوم، ذریع محاربی از شما نقل کرده که فرموده‌اید: دور سازید پلیدی را، [به معنی] دیدار امام است و به جای آوردن نذر هم همین مناسک. فرمود: هم ذریع راست گفت و هم تو. قرآن را ظاهری است و باطنی. کیست که چون ذریع تاب و تحمل داشته باشد؟

۱۶. کافی، ج ۴ ص ۵۴۹ و پاورقی همان صفحه.

۱۷. الاختصاص، ص ۵ و تفسیر البرهان، ج ۴ ص ۴۲۹. ترجمه: شیخ مفید در کتاب اختصاص از امام باقر (ع) روایت کرده که حضرت در مورد این سخن خداوند بزرگ: انسان باید به خوراک خویش نیک بنگرد. فرمود: دانشی که فرا از که می‌گیرد [ببیند] از چه کسی می‌گیرد.

۱۸. فرائد الاصول، ص ۱۰.

۱۹. آل عمران ۷۱ (در صورتی که او عاطفه نباشد)

۲۰. الأسفار الأربعة، ج ۸، صص ۳۰۳ - ۳۰۵.